

قصیده‌ی «بهار» سروده‌ی شاعر تیره چشم روشن بین، رودکی سمرقندی (وفات ۳۲۹) شاعر بزرگ عصر سامانی و پدر شعر فارسی است.
 شاعر در این قصیده به توصیف یکی از مظاهر صنع الهی می‌پردازد. زبان قصیده روان و ساده و از نمونه‌های خوب سبک خراسانی است. رودکی در این «توصیف» می‌کوشد خواننده را هرچه بیشتر به طبیعت نزدیک کند و زیبایی‌های آن‌را به تصویر کشد. وجود چنین توصیفات از طبیعت موجب شده است که رودکی را «نابینای مادرزاد» ندانند. عقیده‌ی صاحب نظران این است که رودکی بعداً نابینا شده است. گزیده‌ی این قصیده‌ی زیبا را با هم می‌خوانیم.

بهار

- ۱ آمد بهارِ خُرَم با رنگ و بوی طیب*
- با صد هزار زینت و آرایش عجیب
- ۲ چرخِ بزرگوار یکی لشکری بکرد^۱
- لشکرش ابر تیره و بادِ صبا نقیب*
- ۳ آن ابر بین که گرید چون مرد سوگوار
- و آن رعد بین که نالد چون عاشقِ کَتیب*
- ۴ خورشید ز ابر تیره دهد روی گاه‌گاه
- چونان حصاری‌ای که گذردارداز رَقیب^۲
- ۵ یک چند روزگار، جهان دردمند بود
- به شد که یافت بوی سَمَن* را دوی طیب
- ۶ باران مشک بوی ببارید نوبه نَو
- وَز برف برکشید یکی حُلّه‌ی قَصیب^۳



اثر: جلالی فراهانی

- ۷ لاله میان کِشت درخشد همی ز دور
 چون پنجه‌ی عروسِ به‌حَنّا شده خُضیب*
- ۸ بلبل همی بخواند بر شاخسارِ بید
 سار از درختِ سرو مرورا شده مُجیب*

کمال‌الدین اصفهانی هم‌چون پدرش جمال‌الدین شاعری پرمایه و برجسته است. — همان‌طور که در تاریخ ادبیات خوانده‌اید — وی در خلق معانی تازه دستی توانا داشت و از این رو به «خلاق‌المعانی» مشهور گردید.

این قصیده سرای بزرگ بیشتر به مدح خاندان صاعد اصفهانی، جلال‌الدین خوارزمشاه و اتابک سعد زنگی پرداخت و اواخر عمر را به عزلت و انزوا گذرانید. کمال‌الدین اصفهانی در سال ۶۳۵ هجری به دست مغولان به قتل رسید. خلق مضامین جدید و علاقه به التزامات دشوار و آوردن ردیف‌های مشکل از ویژگی‌های شعر اوست.

در این درس، گزیده‌ای از قصیده‌ی «برف» او را می‌خوانیم.

برف

- ۱ هرگز کسی نداد بدین‌سان نشان برف
- گویی که لقمه‌ای است زمین در دهان برف
- ۲ مانند پنبه دانه که در پنبه تعبیه است*
- أجرام* کوه‌هاست نهان در میان برف
- ۳ ناگه فتاد لرزه بر اطراف روزگار
- از چه؟ زبیم تاختن ناگهان برف
- ۴ گشتند ناامید همه جانور ز جان
- با جان کوهسار چو پیوست جان برف
- ۵ چاه مقنّع* است همه چاه‌خانه‌ها
- انباشته به گوهر سیماب سان^۴ برف
- ۶ در خانه‌ها ز بس که فرود آمده است برف
- نامد به حلقِ خانه فرو هیچ نان برف
- ۷ از نان و جامه خلق غنی گشتی اربُدی
- از آرد یا ز پنبه تن ناتوان برف



- ۸ از بس که سر به خانه‌ی هر کس فرو برَد
سرد و گران و بی‌مزه شد میهمان برف
- ۹ گرچه سپید کرد همه خان و مان ما
یارب سیاه باد همه خان و مان برف
- ۱۰ وقتی چنین نشاط کسی را مسلم است
کاسباب عیش دارد اندر زمان برف
- ۱۱ آن را که پوشش و می و خرگاه و آتش است
وقت صبح مژده دهد بر نشان برف
- ۱۲ نه هم چو من که هر نفس از باد زمهریر*
پیغام‌های سرد دهد بر زبان برف
- ۱۳ دست تهی به زیر زرخدان کند ستون
وندرو هوا همی شمرد پود و تان^۵ برف
- ۱۴ دل تنگ و بینوا چو بطان* بر کنار آب
خلقی نشسته‌ایم کران تا کران برف
- ۱۵ گر قوتم بُدی ز پی قرص آفتاب
بر بام چرخ رفتمی از نردبان برف



توضیحات

- ۱- فراهم کرد، آماده ساخت. «کردن» در فارسی قدیم به معنی «ساختن» به کار می‌رفته است.
- ۲- روی دادن: نشان دادن چهره؛ حصاری: زندانی؛ رقیب: نگهبان و مراقب. شاعر ظاهر شدن گاه به گاه خورشید را از میان ابرهای تیره‌ی بهاری به مردی زندانی تشبیه کرده است که گاه گاهی بر زندانبانش گذر می‌کند و خود را به او نشان می‌دهد.
- ۳- قصب: در این جا «قَصَب» منظور است به معنی کتان تُنُک. حله‌ی قصب: حریر نازک و توری.
- ۴- سیماب سان = جیوه مانند. چاه مقنَع: چاهی بوده است که المقنَع هر شب از آن صورت ماهی به رنگ جیوه به آسمان می‌فرستاد.
- ۵- بود و تان همان تار و پود است.



خودآزمایی

- ۱- شاعر در بیت پنجم درس بهار، درمان دردمندی روزگار را در چه دانسته است؟
- ۲- در شعر بهار یک نمونه تشبیه مرکب بیابید و ارکان آن را مشخص کنید.
- ۳- آرایه‌های بیت پنجم درس برف را پیدا کنید و درباره‌ی آن‌ها توضیح دهید.
- ۴- شاعر اشباع شدن مردم را از برف چگونه به تصویر کشیده است.
- ۵- دو نمونه طنز تلخ در شعر برف پیدا کنید.
- ۶- مقصود از «پیغام‌های سرد» چیست؟

سال‌ها تو سنگ بودی دل‌خراش
آزمون را یک زمانی خاک باش
در بهاران کی شود سرسبز سنگ
خاک شو تا گل برآید رنگ‌رنگ
مولوی

فریدون مشیری (متولد ۱۳۰۵) از شعری است که در هر دو حوزه‌ی سنتی و نیمایی شعر گفته است. در شعر مشیری روانی، سادگی و لطافت دیده می‌شود. او در بعضی سروده‌هایش به مسائل اجتماعی پرداخته است. «گناه دریا»، «تشنه‌ی طوفان»، «نایافته»، «ابر»، «ابر و کوجه»، «آه باران» و «از خاموشی» مجموعه‌هایی از سروده‌های اوست.
دعوت به جنب‌وجوش و پیوستن به رستاخیز طبیعت در شعر «شکوه رُستن» مشیری به خوبی مشاهده می‌شود. این شعر را با هم می‌خوانیم.

شکوه رُستن

چگونه خاک نفس می‌کشد؟

— بیندیشیم :

چه زَمهریرِ* غریبی!
شکست چهره‌ی مهر،
فُسرده‌ی سینه‌ی خاک،
شکافت زهره‌ی سنگ!

پرنندگان هوا دسته‌دسته جان دادند
گل‌آورانِ چمن، جاودانه پژمردند

در آسمان و زمین، هول* کرده بود کمین،
به تنگنای زمان، مرگ کرده بود درنگ!
به سر رسیده جهان؟

– پاسخی نداشت سپهر

دوباره باغ بخندد؟

– کسی نداشت یقین

چه ز مهریر غریبی ...!

چگونه خاک نفس می کشد؟

– بیاموزیم :

شکوه رستن، اینک،

طلوع فروردین

گداخت آن همه برف،

دمید این همه گل،

شکفت این همه رنگ!

زمین به ما آموخت :

ز پیش حادثه باید که پای پس نکشیم

مگر کم از خاکیم؟

نفس کشید زمین، ما چرا نفس نکشیم؟



اثر: جلالی نراهانی



خودآزمایی

- ۱- مولوی سنگ و خاک را نماد چگونه آدم‌هایی دانسته است؟
- ۲- مراد شاعر از کلمات «بیندیشیم» و «بیاموزیم» چیست؟
- ۳- صور خیال بند اول شعر را استخراج کنید.

نیایش

خداوندا شبیم را روز گردان
چو روزم بر جهان پیروز گردان
شبی دارم سیاه، از صبح نومید
در این شب رو سپیدم کن چو خورشید
تویی یاری رسِ فریادِ هر کس
به فریادِ منِ فریادخوان رس
به آب دیده‌ی طفلان محروم
به سوز سینه‌ی پیران مظلوم
به داور داورِ فریادخواهان
به یارب یارب صاحب گناهان
به محتاجانِ در بر خلق بسته
به مجروحانِ خون بر خون نشسته
به دورافتادگان از خان و مان‌ها
به واپس ماندگان از کاروان‌ها
به وردی کز نوآموزی برآید
به آهی کز سرِ سوزی برآید
به ریحانِ نثار اشک‌ریزان
به قرآن و چراغ صبح خیزان
به مقبولانِ خلوت برگزیده
به معصومانِ آلائش ندیده
به هر طاعت که نزدیک صواب است
به هر دعوت که پشت مستجاب است
که رحمی بر دل پرخونم آور
وزین غرقابِ غم بیرونم آور
(نظامی - خسرو و شیرین)